ای بندگان، سزاوار آن که در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرّم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بابهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را ببادهای نافرمانی خاموش منمائید روز ستایش است بآسایش تن و آلایش جان مپردازید اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست‌بین باشید نه خودبین بگو ای گمراهان پیک راست‌گو مژده داد که دوست میآید اکنون آمد چرا افسرده‌اید آن پاک‌پوشیده بی‌پرده آمد چرا پژمرده‌اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز برنخاست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش بازنداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود مرده کسی که از این باد جان‌بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشت‌کاران آز شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که ببزرگی آمده بشناسید او است داننده و دارنده و نگهبان